اصول: استصحاب، جلسه 73: چهارشنبه 6/11/1400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد آیۀ شریفۀ، آیۀ ۴۸ سورۀ مائده صحبت می‌شد. در مورد کلمۀ مصدّقاً محصّل عرض ما این بود که مصدّقاً می‌تواند به معنای تصدیق دین باشد نه تصدیق شریعت. و بین دین و شریعت فرق است. دین اصول دین و قسمت اصلی احکام ممکن است مراد باشد. شریعت جزئیات و شکل‌های رسیدن به آن احکام هست. فرض کنید اصل این که عبادت خدا باید صورت بگیرد این قسمتی از دین باشد اما این که این عبادت به چه شکلی و در چه چارچوبی انجام بگیرد آن در شریعت گنجانده بشود.

خب طبیعتاً آن چیزی که احتمال نسخش می‌رود شریعت است، بنابراین مصدّقاً ربطی به این ندارد که آیا شریعت نسخ می‌شود یا نسخ نمی‌شود؟ این یک احتمال.

احتمال دیگر این که مراد از مصدّقاً یعنی دین و قسمتی از شریعت که نسخ نشده است. در نتیجه این آیۀ شریفه ناظر به این باشد که خداوند شریعت سابقه را نسخ نمی‌کند، همان را تأیید می‌کند. خب بنابراین احتمال دوم ما گفتیم ممکن است معنا این نباشد که خداوند همان شریعت را به عینه امضاء می‌کند و نسخش نمی‌کند. ممکن است اصلاً شریعت قبلی اختصاص به امت سابق داشته باشد، این که تصدیق می‌کند یعنی مشابه آن شریعت را برای گروه دیگری هم جعل می‌کند. اینجا اصلاً نسخ و عدم نسخ موضوع ندارد. نسخ و عدم نسخ در جایی هست که یک حکم عام باشد، این حکم اگر نسخ نشود شامل ما هم می‌شود. ولی حکمی که از اوّل شامل نیست نسخ در موردش مطرح نیست. اصلاً نمی‌گیرد امت بعدی را تا بعد نسخ بشود. مقتضی برای ثبوت حکم در حق گروه‌های بعدی نیست.

شاگرد: غایتش این است که تا شریعت بعدی بیاید.

استاد: از اوّل

شاگرد: منافاتی ندارد با این که شریعت بعدی

استاد: نه، حالا آن ناسخ بودن به اعتبار، نه آن ناسخی که می‌خواهم بگویم ناسخ تعبیر ناسخ را می‌شود تعبیر کرد، آن اشکال ندارد، من مرادم از ناسخ بودن ناسخ بودن به اعتبار این که یک حکمی هست که آن حکم را می‌خواهیم لغو کنیم. به آن معنا. مراد از ناسخ بودن نسخ این که آیا آن حکم الآن به آن، حالا توضیح می‌دهم. این جهت احتمال دیگر. حالا این که اگر ما شک داشته باشیم که حکم شریعت قبلیه مقیده بوده و یا مخصوص به یک گروه خاصی بوده باشد یا مطلق بوده و امثال اینها آیا اینجا در فرض احتمال استصحاب می‌شود جاری کرد یا استصحاب نمی‌شود جاری کرد آن را بعداً صحبت می‌کنیم. یکی از محورهای مهم بحث همین است، این را باید صحبت کنیم. من در مورد مصدّق، در آیات قرآن کلمۀ مصدّقاً در وصف قرآن، در وصف کتاب‌های آسمانی دیگر نسبت به کتب قبلی فراوان ذکر شده. شاید ۱۲، ۱۳ جا باشد، من تعدادش را یادم نیست، ولی بیش از ۱۰ جا است. مراد از این «مصدقاً»هایی که هست چی است؟ یک احتمالی به ذهنم رسید نمی‌دانم جایی دیدم یا خودم احتمالش در ذهنم خطور کرده، در حد احتمال البته نه به عنوان یک چیزی که بخواهم رویش تکیه کنم. آن این است که مراد از مصدق این هست که کلمات قرآن موافق کلمات انبیاء سابق هست. قرآن و تورات و انجیل همه یک حرف می‌زنند و این نشانۀ حقانیت اینهاست. چون اینها همه مدعی هستند که از جانب خدا دارند سخن می‌گویند. اگر حرف‌های اینها مختلف بود خب می‌گفتیم آقا این حرف‌ها مختلف است، اگر قرار است همه‌تان می‌گویید از جانب خدا هستید چرا هر کسی یک جور حرف می‌زنید؟ ولی وقتی می‌گوییم همه یک پیام را دارند می‌رساند. حالا مراد از اصل دین هست نه آن شریعت. یعنی آن پیام اصلی دین‌ها واحد است و خود همین نشانۀ حقانیت این پیام‌ها هست که اگر اینها کأنّ منشاء واحد نداشته باشند نباید اینها هماهنگ باشد و همه یک چیز حرف بزنند یک گونه صحبت کنند. این یک همچین احتمالی به ذهنم هست باید یک مقداری هم مراجعه به کلمۀ مصدّق کرد که آیا مصدّق بار این معنا را دارد؟ هم به کلمات آقایانی که مفسرین اینها، من احتمال می‌دهم جایی این را دیدم، این مطلب از خودم نیست. به هر حال این را به عنوان یک احتمال که مصدّق به معنای موافق باشد، یعنی حرف‌های پیغمبر ما و حرف‌های انجیل و حرف‌های تورات و حرف‌های زبور همه یک حرف هستند، همه یک پیام دارند. وقتی یک پیام دارند این نشانۀ حقانیتشان است. این استدلال بر حقانیت به وحدت پیام هست. کما این که لو کان فیه من عند غیر الله لوجودوا فیه اختلافا کثیرا به هماهنگی آیات قرآنی استدلال می‌کند برای این که اینها همه از جانب خداست، چون اگر از غیر خدا بود اینها حرف‌هایشان مختلف می‌شد. این خدا هست که حق است.

اوّلاً دو نکته، یکی این که غیر خدا خطاپذیر هست و این ممکن است یک روزی یک حرفی بزند فردا حرف دیگری بزند امثال اینها اختلاف کثیر در حرف‌هایش هست.

و در ثانی از افراد مختلف هم نیست، از یک فرد هست و آن یک فرد هم خداوند تبارک و تعالی هست. این در مقام استدلال بر این مطلب باشد. این می‌گویم نیازمند به یک مطالعه‌ای هست که کلمۀ مصدّقا به این معنا، یعنی موافقاً در مقام بیان موافق بودن پیام قرآن و پیام دین‌های قبلی این تعبیر مصدّقاً آیا شواهدی داریم در موارد دیگری که در قرآن به کار رفته از لغت؟ این یک بحثی هست که خب

شاگرد: اصول تأیید می‌کند؟

استاد: نه، یک بحث این است که در مقام حقانیت آن امت سابق است. می‌خواهد بگوید پیغمبر تصدیق می‌کند، آنها راست می‌گویند. یک موقع نه، در مقام بیان این نیست که آنها راست می‌گویند. ما هم راست می‌گوییم، ما همه موافقیم همه راست می‌گوییم. یعنی در مقام بیان حقانیت کل دین‌ها هست و امثال اینها. این بحث به این آیه، به محل بحث ما خیلی ارتباط ندارد، در مقام بیان این جهت هست که در مقام بیان حقانیت دین‌های سابق است، مصدَّق‌ها هست، یا در مقام حقانیت مصدِّق و مصدَّق هر دو هست. این یک نکته‌ای هست که باید آیات مختلفی که کلمۀ مصدِّق در آن به کار رفته، لغت امثال اینها، رویش کار بشود ببینیم می‌شود مصدِّق در مقام به انگیزۀ اثبات حقّانیت مصدِّق و مصدَّق منه به کار رفته باشد.

خب اگر هم در این مقام بیان حقانیت مصدِّق و مصدَّق باشد هم طبیعتاً ربطی به این ندارد که این، یعنی آن هم در مقام نسبت به اصل دین هست، نه نسبت به.

شاگرد: آن هم می‌تواند باشد.

استاد: نه آن که می‌خواهد در این مقام هست که بگوید اینها یک منشاء واحد دارند، نسبت به فروع نمی‌تواند ناظر باشد، چون فروع بعضی‌هایش مثل هم هستند، بعضی‌هایشان مثل هم نیستند. فرض این است که. همین مجرد این که بعضی‌ها مثل هم است کافی نیست برای استدلال. ناظر به یک چیزی هست به پیام اصلی دین ناظر است. می‌گوید پیام اصلی همۀ دین‌ها واحد است. آن وقت پیام اصلی دین‌ها که واحد شد دیگر ربطی به فروع که امکان نسخ درش هست و ممکن است واحد باشد، ممکن است متعدد باشد با آنها ربطی نخواهد داشت و از بحث ما خارج است.

شاگرد: لایحه‌ای مجلس تصویب می‌کند مثلاً در مورد، مثل بعدی است لایۀ تتمیمش. چند تا بند هم ما اضافه می‌کنیم.

استاد: نه، تتمیم غیر از نسخ است.

شاگرد: می‌شود پیامد دیگر

استاد: نه، آن بندهای اضافه می‌کند یا بندهایی، نه حذف می‌کند. بحث این است که حذف می‌کند آن بندها را. نسخ معنایش این است. خب حالا به هر حال این مطلب مصدَّق این معنایی که عرض کردم نیازمند به یک، در حد احتمال من ذکر کردم نه این را می‌خواهم رویش، در حد این که قابل مطالعه هست در این حد و الا نه بیشتر.

حالا در آیۀ شریفه یک تعبیری در یکی دو تا آیۀ قبل این سورۀ مائده هست این تعبیر که باید رویش دقت کرد که در چه مقامی این آیه بیان کرده. ممکن است شخصی به آیۀ ۴۳ تمسک کند. می‌گوید: «**وَ كَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْراةُ فيها حُكْمُ اللّهِ**» اینها چطور می‌آیند شما را حکم قرار می‌دهند؟ تورات که دارند بروند به تورات مراجعه کنند. کأنّ احکام تورات الآن هم معتبر است. به این استدلال شده.

ولی به نظر می‌رسد که به این آیۀ شریفه نمی‌شود استدلال کرد. اوّلاً اینها فیها حکم الله، اوّلاً آیه را کامل می‌خوانم بعد در مورد قطعات مختلف این آیه صحبت می‌کنم.

«**وَ كَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْراةُ فيها حُكْمُ اللّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَ ما أُولئِكَ بِالْمُؤْمِنينَ (43)**»

حالا قبل از این که به آن فیها حکم الله صحبت کنم در موردش، در مورد ادامۀ آیه، این ثم یتولون من بعد ذلک مرجع ضمیر من بعد ذلک چی است؟ یک احتمال این هست که من بعد ذلک یعنی بعد از تحکیم. می‌گوید اینها شما را حکم قرار می‌دهند در حالی که تورات در نزدشان هست و تورات درش حکم الله است، این یک اشکال که به تورات مراجعه کنید. اشکال دوم این است که اینها بعد از این که تازه شما را هم حکم قرار می‌دهند قول شما را قبول نمی‌کنند. اگر مطابق اهوائشان بود قبول می‌کنند. تعبیر قبلی: «**إِنْ أُوتيتُمْ هذا فَخُذُوهُ وَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا**»

اگر آن چیزی که مطابق میلشان هست آن را قبول می‌کنند و الا مطابق میلشان نباشد قبول نمی‌کنند.

«**يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ وَ ما أُولئِكَ بِالْمُؤْمِنينَ**» به حکمی که شما کردید ایمان ندارند و این. این یک معنا.

یک معنای دیگر این که ثم یتولون من بعد ذلک یعنی من بعد ما کان فی التورات حکم الله. یعنی با وجودی که در تورات حکم خدا هست از او تولی می‌کنند، دوری می‌جویند، می‌آیند سراغ شما و «**وَ ما أُولئِكَ بِالْمُؤْمِنينَ**» در حالی که. «**وَ ما أُولئِكَ بِالْمُؤْمِنينَ**» هم دو معنا بنابر این احتمال می‌تواند باشد. «**وَ ما أُولئِكَ بِالْمُؤْمِنينَ**» یعنی اینها ایمان به حضرت موسی ندارند، اگر ایمان به حضرت موسی داشتند باید به تورات عمل می‌کردند. دیگر نمی‌آمدند سراغ پیغمبر.

یک احتمال دیگر «**وَ ما أُولئِكَ بِالْمُؤْمِنينَ**» این هست که اینها وقتی آمدند سراغ پیغمبر، به پیغمبر هم ایمان ندارند، همینجوری آمدند. نه این که پیغمبر را به پیغمبری قبول دارند، باز هم سراغش آمدند. می‌گویند نه، ما شما را قبول نداریم، ولی با وجودی که قبول نداریم تو بیا به ما حکم کن. این به خاطر این هست که نمی‌خواهند حکم الله را به دست بیاورند. دنبال این هستند که برای خودش کار خودشان یک مستمسک و توجیهی درست کنند. آن اهواء خودشان را می‌خواهند بهش برسند، از طریق تورات نتوانستند به آن برسند، می‌خواهند از طریق شمایی که به شما عقیده هم ندارند، به‌ شما ایمان هم ندارند از طریق توی حضرت ختمی مرتبت می‌خواهند به آن آرزوها و اهواء هوس‌هایشان برسند.

آن وقت فیها حکم الله مراد چی است؟ فیها حکم الله یک معنایش این هست که به عقیدۀ خودشان این حکم الله است. می‌گوید بابا شما خودتان را یهودی می‌دانید. تورات را کتاب آسمانی می‌دانید، احکام تورات را احکام الله می‌دانید، آن وقت بعد بیایید پیش پیغمبر، به پیغمبری که ایمان ندارید او را حکم قرار بدهید؟ این غیر از بازی چیز دیگر است؟ پیداست خودش بازیاست دیگر. به قرآنی که عقیده ندارید، به پیغمبری که عقیده ندارید او را حکم قرار خواهید دادید، ولی به کتاب آسمانی که او را حکم الله می‌دانید، فی حکم الله یعنی فیها حکم الله به عقیدۀ شما. شما اعتقاد دارید که این حکم الله است، با این حال به او، زیر بار آن حکمش نمی‌روید. خب این باشد این ربطی به بحث ما که اصلاً ندارد. می‌خواهد بگوید بابا شما برای چی چیزی را که خودتان حکم الله هم می‌دانید نمی‌پذیرید؟ و چیزی را که حکم الله نمی‌دانید، به آن مؤمن نیستید می‌خواهید حکم قرار بدهید. معنایش این است که شما دنبال حکم الله نیستید. دنبال رسیدن به اهواء خودتان هستید. این فیها حکم الله اگر مراد از حکم الله، حکم الله بعقیدتهم باشد.

یک جور دیگر این هست فیها حکم الله می‌گوید حکم واقعی الهی در تورات است، نه به اعتقاد آنها. می‌گوید اینها که تورات دستشان است که این تورات حکم الهی واقعی خدا درش هست دیگر نیازی ندارند سراغ شما بیایند. آن خب حکم الله آنجا هست دیگر، به همان عمل کنند دیگر. یک نکته‌ای که اینجا هست آیا اینجا فیها حکم الله ناظر به این هست که همۀ آن چیزی که در تورات هست حکم الله است؟ یعنی حکم الله که الآن هم حکم الله باشد. همۀ تورات از جانب خداست، ولی قسمت‌هایی از تورات که نسخ شده است آن دیگر حکم الله نیست، قبلاً حکم الله بوده ولی الآن. فیها حکم الله می‌خواهد اشاره بکند که این یک سری احکامی در تورات هست، این احکام، احکام واقعی است، احکام نسخ نشده است. می‌گوید به این احکام اینها باید عمل کنند. چرا می‌آیند سراغ توی پیغمبر، به خصوص با توجه به آن معناهایی که هر یک از آن معانی هم می‌کنیم اینها در صدد پذیرش قول پیامبر ما بما انه قول الله نبودند، شاهدش این است که بنابر احتمالات مختلف همۀ این احتمالات این مطلب ازش استفاده می‌شود. اوّلاً به پیغمبر ایمان نداشتند که حکم پیغمبر حکم الله بدانند.

ثانیاً پیغمبر اگر حکمی بکند که بر خلاف اهواء اینها هست گوش نمی‌کنند. این پیداست این است که در صدد. حاکم کسی هست که هر حکمی که می‌کند طرفین نزاع باید به آن تن در بدهند، و الا ما می‌گوییم تو حکم کن اگر خوشم آمد قبول کنم، این یعنی این که آن چیزی که مستند من هست و متکای من هست و متمسک من هست خود آن نظر خودم است، نظر خودم را، شما هم حکم کردید، فبها روی چشم، ولی اگر شما حکم نکردید نه دیگر می‌بوسیم می‌گذاریم کنار. در واقع از این پیداست که شما، یهودی‌ها در صدد رسیدن به حکم الله و رسیدن به واقع نیستید، می‌خواهید به اهوایتان برسید. این در آیه تکیۀ اصلی این هست که حکم باید بر اساس حکم الله باشد. حکم باید براساس قسط باشد، حکم باید براساس ما انزل الله باشد، نه براساس اهواء. بنابراین این ناظر به این جهت نیست که تمام احکام تورات، این احکام نسخ نشده. این حکم خاصی که الآن مورد بحث است، این حکم دیگر نسخ نشده است. بنابراین این مطلبی که از عبارت مرحوم شیخ طوسی ایشان فرموده که از این آیه استفاده می‌شود که اگر قرآن حکمی از احکام امت‌های سابق را نقل کند یعنی این که این حکم قابل عمل است من متوجه نشدم که به چه چیز استدلال شده. این است که در این هست، این است که این حکم خاصی که و کتبنا فیها انّ النفس بالنفس و العین بالعین و الانف بالانف تا آخر، این حکم، حکم الهی هست که ولو در تورات بوده، این در امت کنونی هم این حکم باقی هست و بنابراین.

شاگرد: آن هم مگر همین حکم را نگفته؟

استاد: نه می‌گوید هر حکمی، به‌طور کلی، نه اینجا. این حکم خاص قبول است. ولی در آیات دیگر قرآن هم اگر احکام. فرض کنید که ما، حضرت شعیب آن نکاح دخترش را به نحو مردد قرار داد، بنابر این که ما بگوییم مراد این هست که ۸ سال یا ۱۰ سال. بگوییم مهریه می‌تواند مردد باشد. آیا این را ما می‌توانیم مجرد این که. یک موقعی اصلاً قرآن در مقام بیان این هست این حکم حکم الله است و باید به آن عمل کرد، این یک موقع هست، این درست است اینجور، ولی یک موقعی قرآن در مقام بیان قصۀ امت سابق هست. حضرت ایوب با ضرب ضغسن ۲۲:۳۵ به آن نذر خودش عمل کرد. آیا این معنایش این هست که ضرب ضغسن عمل به نذر در موارد دیگر هم هست؟ این ممکن است بگوییم نه، فرق است بین جایی که اوّل. اصلاً آیه بر این آمده دیگر این حکم الله الآن هم باید بهش عمل کنید، همین الآن هم حکم الله است، نسخ نشده. یعنی لسان آیه یک موقع لسان این هست که این آیه آیۀ محکمی هست منسوخ نیست آن قبول. ولی بحث سر این هست که آیا اصل اوّلی این هست که هر آیه‌ای در قرآن بیاید نسخ نشده باشد، یا این که باید در کنار آیه یک قرینه و شاهدی بر این که خود آیه می‌خواهد بگوید این حکمی که در امت سابق هست الآن هم شما باید به آن عمل کنید فرض کنید چیزهایی که در مورد حضرت لقمان در قرآن نقل می‌شود پیداست که در مقام بیان این هست که اینها احکامی هست که شما هم باید به آن عمل کنید. صرفاً داستان امت سابق و ماجرای امت سابق را نمی‌خواهد بیان کند. داستان‌هایی که در. احکامی که از حضرت لقمان در قرآن نقل می‌شود کاملاً پیداست در مقام بیان این که اینها حکمت‌ها هستند، یعنی امور استواری هستند که عقل انسان هم بر درستی آنها حکم می‌کند و اینها زمان بردار نیستند، اینها چیزهایی هستند که در همۀ اعصار باید مورد توجه باشند، خدمت والدین و این که خدا را باید عبادت کرد، چیزهایی که در سورۀ لقمان به خصوص به آن تأکید شده که این نقلش، خب آنها را بحثی نیست، آنها از اوّل آدم شک هم ندارد که نسخ شده، چون لحن آیه اصلاً این است که در مقام بیان این است که این آیات نسخ نشده است، این احکام نسخ نشده است. این هم همین است. این آیۀ شریفه این می‌خواهد بگوید این حکم به هر حال ولو در تورات آمده، ولی حکم، حکم جاویدان نه، بالأخره تا زمانی که این آیۀ قرآن نازل شده این حکم لازم المراعات بوده. این را می‌خواهد بیان کند که حکم الله هست. اینها بحثی نیست. بحث سر این است که به‌طور کلی، هر جایی یک مطلبی در قرآن از امت سابق نقل شد این یعنی این که آن حکم در این امت هم هست؟ به نظر می‌رسد که این از آیه یک همچین معنایی استفاده نشود.

شاگرد: پس من بعد ذلک دو تا احتمال

استاد: بله. و ما اولئک بالمؤمنین هم. ما اولئک بالمؤمنین من ۳ تا احتمال در موردش به ذهنم می‌رسد. حالا هر یک از این احتمالات با بعضی از احتمالات آن قبلی موافق است. یکی این که ما اولئک بالمؤمنین یعنی مؤمنین لک. اینها مؤمن به تو نیستند. و ما اولئک بالمؤمنین یعنی مؤمن به موسی. احتمال سوم و ما اولئک بالمؤمنین لله. اینها مؤمن به خدا نیستند. اگر مؤمن به خدا بودند حکم الله را هر جا بود عمل می‌کردند، در تورات که حکم الله هست به آن عمل نمی‌خواهند بکنند. علتش این است مؤمن به خدا نیستند اصلاً، به خدا ایمان ندارند. می‌گویم آن حالا هر یک از این آیات فیها حکم الله دو معنا برایش هست. یا حکم الله به عقیدۀ موسویان، یا حکم الله واقعی، نه به عقیدۀ خاص. ثم

«**ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ**» هم دو تا احتمال، یعنی من بعد التحکیم یا من بعد ما کان فی التورات حکم الله، امثال اینها که من بعدیتش من بعدیت رتبی است، یعنی با وجودی که مع وجود، یعنی با وجودی که در تورات حکم الله واقعی وجود دارد این حکم الله واقعی را نمی‌پذیرند.

«**ما أُولئِكَ بِالْمُؤْمِنينَ**» را هم آن سه تا معنا، ۳ تا معنا در موردش هست. هر یک از این معانی متناسب با یکی از آن معانی سابق هست، اینجور نیست که این دو تا احتمال دارد، آن هم دو تا احتمال، ۳ تا احتمال، ضرب اینها محتملات مسأله باشد.

شاگرد: ؟؟؟ می‌گوییم یعنی مؤمنین بالله، من ایمان به تو دارم،

استاد: حالا جمع بین اینها ممکن است، نه بحث عمده‌اش این است تکیه روی چی است؟ یعنی تکیه آیا روی این هست که اینها می‌گویند ما به حضرت موسی ایمان داریم، ولی واقعاً ایمان ندارند. یک موقع این هست. یک موقعی دیگر تکیه روی این است که اینها پیش تو آمدند در حالی که به. در حالی که به تو ایمان ندارند تو را حکم قرار دادند. دو تا حیث مختلف است. یعنی حیث این که می‌خواهد تأکید کند که این تحکیم اینها نسبت به تو تحکیم صوری و برای رسیدن به حق نیست، چون اگر برای رسیدن به حق بود باید تو را مؤمن به تو بودند و تو را پیام آور حق و حقانیت می‌دانستند. نه، می‌خواهند دنبال این هستند که شما یک حکمی صادر کنید که به آن حکم عمل.

ولی ببینید نعوذ بالله، نه حالا از باب تشبیه می‌خواهم چیز کنم، حضرت یوسف وقتی می‌خواهد برادرش را زندانی کند، پیش خودش نگه دارد خب می‌دانسته که طبق ما کان یأخذه فی دین الملک. با توجه به آیین آن ملک مصر نمی‌توانسته آن را زندانی کند، با توجه به آیین کنعانیان این را چیز، آنها قانونشان این بوده کسی که دزدی می‌کرد دزد بردۀ مسروق منه می‌شد و این خب حضرت یوسف نمی‌خواسته حکم الله واقعی را این وسط، دنبال این نبوده، دنبال این بوده برادرَ را نگه دارد، حالا به هر بهانه‌ای. به هر حال انگیزه بوده که برادر را پیش خودش نگه دارد و این خب این بوده که سؤال می‌کرده شما نظرتان چی است؟ گاهی اوقات افراد خودش نظرش این نیست ولی می‌خواهد از طرف اقرار بگیرد و طبق مخالفش می‌داند نظر آن وسیع‌تر از نظر خودش است به خاطر همین خودش سکوت می‌کند هیچ ابراز چیزی نمی‌کند تا آن ابراز کند تا به آن هدفی که میخواهد برسد. حضرت یوسف هم خب این حالا آن هدف مقدسی بوده برای حضرت یوسف، می‌خواسته آن برادرش را نجات بدهد، می‌خواسته برادران را از آن گردابی که درش گرفتار آمده بودند نجات پیدا کند، ولی خب اینهای دیگر نه، برای رسیدن به اهوائشان و خودشان دنبال تحکیم پیغمبر آمده بودند و الا به پیغمبر اعتقاد نداشتند که این. گاهی اوقات حالا دیدید در چیزهای رسانه‌ای گاهی اوقات یک رسانه به حرف‌های کسانی چیز می‌کند که اصلاً بهشان معتقد نیست، فقط به جهت این که می‌خواهد آن حرف‌ها را برای خودش حکم، یک مستندی برای خودش قرار بدهد و امثال اینها.

شاگرد:

استاد: البته این که الحکم ما شهدت به الاعداء آن یک استدلال دیگر است. یک موقعی هست ما گاهی اوقات فرض کنید می‌گویید مطلب، حاج آقا این مطلب را می‌فرمودند، می‌فرمودند ما استدلال می‌کنیم به کتب اهل تسنن آیا این جدلی است؟ می‌فرمودند نه این جدل نیست، جدل این است که من این حرف را قبول ندارم، الزام به مسلم عند الختم هست. نه، این جدلی نیست، این برهانی است. آن این است کسی که داعی برای جعل یک مطلب ندارد اگر یک مطلبی بر علیه خودش بگوید آن نشانۀ این است که راست می‌گوید. اقرار العقلا علی انفسهم نافذ، این از این باب هست. این خودش یک برهان عقلایی هست که کسی که حرفی بزند که بر خلاف اهوائش هست این نشانگر راستی است. اینجا البته بحث این هست که اینها بر طبق اهواء دارند مشی می‌کنند، نه مخالف اهواء. می‌گویند دنبال رسیدن به اهواء خودشان هستند. اگر حکمی که پیغمبر کرد با اهواء خودشان مطابق بود خذوه. اگر موافق نبود فاحذروا. بحث این است در این فضا معنایش این است که اینها دنبال خدا نیستند، دنبال حقیقت نیستند، دنبال رسیدن به اهواء خودشان هستند. بنابراین با توجه به این احتمالاتی که عرض کردم این آیه هم دلیل بر آن مطلبی که این آقایان می‌گویند نیست.

نتیجه حالا بحث را تمام کنم یک نکته‌ای اینجا وجود دارد که این را شنبه توضیح می‌دهم این چیز خاصی ندارد، آن این است که عمدۀ قضیه‌ای که در بحث نسخ احکام امت است، این آیات نه دلیل بر این هست، آن استدلالی که آقای شهیدی به این آیات، و همچنین قبل و بعد این آیات و این مجموعه آیاتی که ما خواندیم اینها هیچکدامشان دلیل بر این نیست که نسخ صورت نگرفته و دلیل بر این نیست که احکام امت‌های سابقه حتماً دربارۀ ما هم وجود داشته باشد. آن حالا بحث سر این هست، حالا شک کردیم که آیا حکمی که در تورات هست، حکمی که در انجیل هست و از طریق معتبر آن حکم برای ما ثابت بشود، مثلاً در قرآن وارد شده، که ما می‌دانیم قطعاً آن حکم در تورات اصلی، نه تورات تحریف شده و در انجیل اصلی، نه انجیل تحریف شده وجود دارد، ولی شک داریم که این نسخ شده یا نسخ نشده. و اصلاً شک در نسخ نه، شک داریم که آن حکم از اوّل ما را شامل می‌شده، یا ما را شامل نمی‌شده. آیا اینجا مجرای استصحاب هست یا مجرای استصحاب نیست؟ این را ان شاء الله شنبه صحبت می‌کنیم. این شاید خیلی طولانی نکشد می‌رویم بحث بعدی وارد بحث بعدی می‌شویم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان